

باری عصر هم متصل منزل من می آمدند (و) می رفتند (و) از موثق الملک دیدن می کردند.

چهارشنبه ۲۶ شعبان سنه ۱۳۳۴

جمعیت زیادی در صندوقخانه بود پیش موثق الملک. بعد موثق الملک رفت در اطاق تشریفات نشسته، متصل می آمدند (و) می رفتند. امام جمعه (و) بعضی از آقایان آمدند. والاحضرت هم بیرون تشریف آورده از امام جمعه دیدن کردند. بعد هم نوه های مرحوم مجتهد آمده تبریک گفتند در اطاق تشریفات صرف نهار شد. عصری هم آقا میرزا تقی آقا مجتهد برای تبریک شرفیاب شده بعد آقا میرزا محسن آقای مجتهد آمد.

دو ساعت (و) نیم به غروب والاحضرت سوار شده (و) امر فرموده بودند اتومبیل رئیس راه آهن را آورده بودند که سوار بشوند. (والاحضرت) سوار کالسکه شده به سرعت تشریف بردند تا دم باغ حاجی فرج. آنجا از کالسکه پیاده شده سوار اتومبیل شدند. من (و) اعلم الملک (و) حشمت السلطنه (و) آبدارباشی هم سوار شدیم. حرکت فرمودند برای نعمت آباد. خود والاحضرت اتومبیل را می رانند، راه هم بد بود (و در) اغلب جاها پیاده می شدیم باری (ظرف) یک ساعت (و) ده دقیقه رفتیم تا نعمت آباد. رفتیم باغ شجاع الدوله که ساخته بود (و) عثمانی ها خرابش کردند. رفتیم توی باغ، سه عمارت مفصل به شکل مثلث ساخته است، یک حیاط بزرگ و یک دستگاه عمارت هم با حمام اندرونی، جلو خان مفصلی. برای عملجات اطاق های متعدد ساخته است، حوض های بزرگ آب نما لبه هایش سنگ تراش خیلی عالی بوده است ولی تمام را عثمانی ها خراب کرده اند (و) آتش زده اند ولی قابل تعمیر است، اصل بنا خراب نشده است. سقف ها تمام خراب (و) چرزه ها (را) هم اغلب خراب کرده اند. (در) مراجعت

چون خود اتومبیل چی می راند یک ساعت طول کشید. تا آمدیم به باغ حاجی فرج. امشب هم که عید اعلیحضرت است بازارها را آئین مختصری بسته چراغانی خفیفی کرده بودند. اغلب ادارات دولتی را درهایش را آئین (و) چراغان کرده بودند.

پنجشنبه ۲۷ شعبان سنه ۱۳۳۴

امروز عید اعلیحضرت است. لباس رسمی پوشیده رفتم منزل امیرنویان. قدری آنجا بوده بعد آمدم توی باغ. اجزای ادارات (و) رؤسای ادارات سرکاری همه با لباس رسمی حاضر بودند. والاحضرت بیرون تشریف آوردند. رجال، اعیان، اشراف، شاهزادگان (و) امرا دسته دسته شرفیاب می شدند (و) به هر یک اظهار مرحمت می کردند. باری قنسول ها شرفیاب شدند. قنسول انگلیس نطق کرد بعد جوابی والاحضرت دادند. قنسول ها رفتند بعد نظامی های روس (آمدند) چند نفری بودند (و) رئیسشان یک نفر کلنل (بود). هفت هشت نفر بودند. بعد سلام منعقد شد. بعد از سلام دفیله شد، والاحضرت هم تشریف بردند اندرون.

امشب را قنسول ها با امیرنویان و موثق الملک (و) شریف الدوله شام رسمی خواهند خورد.

باری عصری هم والاحضرت بیرون تشریف آورده مشغول تهیه مهمانی بودند (و) اطاق ها را مرتب می فرمودند، یساول قزاق را هم با زن و دخترهایش دعوت کرده بودند. زن قنسول روس با زن یساول بد است این است که قنسول روس جداً می گوید یساول نبایست در مهمانی حضور داشته باشد. باری عذرش را خواسته، قرار بر این شد که فردا شب با زن و دخترهایش شرفیاب بشود (و) صرف شام را در حضور بکنند.

باری نیم ساعت از شب گذشته قنسول ها شرفیاب شدند، (والاحضرت) مدتی فرمایشات و صحبت می فرمودند تا شام حاضر شد (بعد) تشریف فرمای سر شام شدند.

من هم آمدم منزل نماز و دعاهاى شب جمعه را خوانده بعد رفتم توى باغ مواظب بودم تا آخر شام. قنسول انگليس به سلامتى اعلیحضرت نطقى کرد بعد هم والاحضرت به سلامتى پادشاه انگليس (و) امپراطور روس (و) رئیس جمهور فرانسه و آمریک نطقى فرمودند. بعد از شام هم آتش بازی را که توى باغ و جلو تالار چیده بودند آتش داده، بعد از آتش بازی صرف قهوه شد. قنسول ها رفته (و) والاحضرت تشریف فرمای حیاط خلوت شدند.

جمعه ۲۸ شعبان سنه ۱۳۳۲

موتق الملک دیروز تا به حال شروع به کار کرده است. باری مدتی صحبت کرده، بعضی دستورها دادند. ظهر والاحضرت بیرون تشریف آوردند، من (و) موتق الملک شرفیاب بودیم (و) برای موتق الملک یک جائی را تعیین می کردیم که منزل بکند، بالاخره عمارت علاءالدوله ئی را برای او معین کرده، والاحضرت تشریف بردند حیاط خلوت.

امروز عصر در باغ امیرنویان مجلس جشنی منعقد است برای عید اعلیحضرت یعنی «گاردن پارتی» است. والاحضرت هم تشریف خواهند برد.

نماز و دعاهاى عصر جمعه (را) پیش انداخته لباس پوشیده، لباس نیم رسمى با یک نشان. والاحضرت هم سوار به اسب شدند، موتق الملک هم سواره در رکاب بود. وارد باغ که شدند موزیک زدند، احترامات نظامی کردند. همه جا قزاق ایستاده بود. مدعوین زیاد (بودند) تمام اداره جات دولتی و سرکاری، رؤسا، رجال، اعیان (و) اشراف و تجار معتبر بودند. فرنگی ها، قنسول (ها)، نظامی های روس، زن های اروپائی. به قدر سی چهل نفر بودند از آرامنه معتبر. والاحضرت تشریف فرمای عمارت بزرگ شدند، توى خیابان جلو عمارت تمام را میز و صندلی گذارده بودند، شیرینی و شربت (و) بستنی

(و) میوه گذارده بودند (و) چائی و قلیان به مردم می دادند. طرف مشرق عمارت را هم برای فرنگی ها مرتب کرده بودند. موزیک (هم) می زدند. توی تالار عمارت هم برای والاحضرت میوه و شیرینی گذارده بودند، یکصد عدد پنجهزاری هم برای والاحضرت تقدیمی گذارده بودند. والاحضرت یک دانه به موثق الملک مرحمت کرد یکی به من، یکی به اعلم الملک. فرمودند یکی را هم از قول من ببر برای امیرنویان، یکی را هم برای شریف الدوله، باقی را هم بده به خود امیرنویان. باری بردم دادم، یکی (را) هم دادم به امامقلی میرزا. باری بعد قنسول ها با زن های فرنگی شرفیاب شدند. (والاحضرت) احوال پرسی از هر یک فرمودند.

باری نیم ساعت به غروب مانده، والاحضرت سوار اسب شدند، موثق الملک هم سواره در رکاب بود، نیم ساعت از شب گذشته وارد عالی قاپو شدند. بعدش هم یساول، زنش (و) دخترهایش شرفیاب شدند. قدری که گذشت شام حاضر شد. والاحضرت دست زن یساول را گرفته، موثق الملک (دست) یک دخترش را گرفته، من هم یک دخترش را دستش را گرفته رفتم سر شام، از ایرانی ها هم موثق الملک (و) من، معزالدوله (و) اعلم الملک (و) حشمت السلطنه سر شام بودند.

باری صرف شام کردند، نطقی هم والاحضرت فرمودند، جوابی هم من عرض کردم. بعد از شام هم مدتی نشسته صحبت کرده، والاحضرت هم تشریف بردند حیاط خلوت. مدتی هم من در حضورشان بودم.

پریروز عصری با جلال الملک رفتم بازدید «مسیو کورتو» مفتش مالیه، زنش هم بود. پسر امام جمعه هم با فخر پیشکار امام جمعه آمده بودند.

شنبه ۲۹ شعبان سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر والاحضرت بیرون تشریف آوردند. موثق الملک (و) رؤسای

سرکاری شرفیاب شدند (و) مشغول کار بودند تا عصر. من هم آمدم قدری استراحت کرده، سه ساعت به غروب باز اتومبیل را خواسته آوردند. والاحضرت سوار شده، رفتیم تا دم باغ حاجی فرج. آنجا من و سردار سطوت، دکتر (و) آبدارباشی، سوار اتومبیل شده رانده برای نعمت آباد، باز خود والاحضرت اتومبیل را راه می بردند می خواستیم برویم باغ نظام الدوله، رفتیم تا پشت دیوار قنصول خانه، بعد کوچه تنگ می شد (و) اتومبیل نمی رفت. راه هم دور بود، وقت هم تنگ بود. دوباره مراجعت کرده، قدری خود اتومبیل چپی رانده، قدری هم خود والاحضرت. در وقت رفتن موقعی که والاحضرت راه می بردند اتومبیل به یک جوب کوچکی برخورد، خدا رحم فرمودند. با سرعت که میرفت خورد به آن جوب، ماها را به قدر نیم ذرع بلند کرد. خیلی خدا رحم کرد. نیم ساعت از شب رفته وارد عالی قاپو شدیم. رفتیم حمام و بیرون آمده، آمدم منزل موثق الملک، صحبت از هر قبیل می کردیم تا موقع سحر. آمدم خانه سحری خورده دعاهای شب اول ماه (و) دعاهای سحر را خوانده، هفت ساعت و ۱۲ دقیقه توپ سحر را انداخته، روزها درست ۱۷ ساعت بلکه چیزی بیشتر است الحمدلله نعمت سلامتی حاصل است باز موفق (شدم) که روزه را بگیرم.

یکشنبه غره شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

سه ساعت به غروب مانده والاحضرت بیرون تشریف آوردند رفتیم شرفیاب شده، مشغول کار و صحبت بودند. امیرنویان و جمعی شرفیاب شدند. با موثق الملک و بعضی از اجزای درباری صرف افطار کرده، والاحضرت هم شبها را تا مدتی بیرون تشریف دارند. بعد از صرف افطار شرفیاب شده، صحبت می فرمودند (و) مشغول کار بودند. اخبارات تازه: روس ها که طرف بغداد و خانقین بودند، از شدت هوای گرم و قوای زیادی که آلمانها به عثمانی رسانده اند عقب نشسته اند. دیگر از اخبارات تازه که

در روزنامه هانو شته اند، ورود والاحضرت ناصرالدین میرزا (به) خراسان (است) حضرت والانصرت السلطنه (به) کرمان رسیده و مشغول رتق وفتق هستند. نایب حسین کاشی هم دوباره اطراف کاشان پیدا شده است و مشغول چپاول و غارت است.

دوشنبه ۲ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز موثق الملک رفت به عمارت علاءالدوئی، از منزل من. عصر که من بیرون آمدم موثق الملک دوباره آمد صندوقخانه (و) جواهرات والاحضرت را بازدید کرد و ثبت کرد، بعد لباس ها و سایر اشیاء را هم گفتیم که بعدها ثبت بکنند. والاحضرت عصری هم یک ساعت به غروب مانده سوار شده تا نزدیک باغ ساعدالسلطنه تشریف بردند (و) مراجعت فرمودند. امیرنویان (و) شریف الدوله (و) جمعی دیگر بودند.

سه شنبه ۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

تلگرافی از سرکار خاصه خانم رسیده بود که حضرت اقدس آقا و سپهسالار اعظم تلگرافی برای والاحضرت عرض کرده اند (و) خواهش ریاست کابینه ولایت عهدی (را) برای اعزازالسلطنه کرده اند، شما مسبوق باشید. خوشحال شدم. باری موثق الملک آمد منزل، من قدری در این باب صحبت کرده، عصر هم والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) امروز سوار نشدند (و) در منزل بودند. والاحضرت عصرها بیرون تشریف می آورند (و) تا ساعت شش که نزدیک به توپ سحر است بیرون تشریف دارند.

چهارشنبه ۴ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول، عصری آمدم دیوانخانه. والاحضرت بیرون نیامده بودند. سردار مظفر چهار دولی، سالار عشایر، سالار همایون، (و) علاءالسلطان بودند. قدری صحبت

کرده، (بعد) والاحضرت بیرون آمدند سوارهای چهار دولی سردار مظفر که یکصد نفر خواسته بودند، چند روز است آمده(اند). امروز توی میدان ایستاده بودند که از نظر مبارک بگذرند. والاحضرت سوار اسب شده از جلو سوارها گذشتند، دُهل و سرنا هم دارند (و) یک بیرق که سرش کله یک گاوی است. خود سردار مظفر، آدم زیرک عاقل، مدیری است. باری والاحضرت اظهار مرحمت فرمودند.

پنجشنبه ۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز عصری والاحضرت احضار فرموده، شرفیاب شدم. تلگراف حضرت اقدس و سپهسالار اعظم درباب اعزازالسلطنه رسیده، والاحضرت قبول فرمودند. قنسول جدید فرانسه که مدت‌هاست در طهران است (و) زبان فارسی را هم خوب حرف می‌زند، دو روز است آمده است. امروز عصری با لباس تمام رسمی شرفیاب شد ما هم با موثق‌الملک، لباس رسمی پوشیده، با سایر رؤسای سرکاری توی اطاق ایستاده، قنسول آمده شرفیاب شد، عرض خودش را کرده، جوابی هم والاحضرت فرمودند. بعد مرخص شده رفت. موقع افطار آدمم خانه، افطار کرده، دعاهای شب جمعه را خوانده، ساعت پنج والاحضرت تشریف بردند اندرون.

جمعه ۶ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز قنسول فرانسه پذیرائی می‌کند. از کارگزاری هم نوشته بودند که از او دیدن بکنیم. باری والاحضرت که مراجعت فرمودند تغییر لباس داده رفتیم دیدن قنسول. ناظم الدوله، یساول قزاق، «کوتو» مفتش مالیه، بودند. دیروز که شرفیاب بود بعد از شرفیابی ماها را شریف الدوله معرفی کرده بود.

بعد سوار شده رفتیم کارگزاری، پیش شریف الدوله. زن و بچه‌اش دو روز است از

راه روسیه آمده‌اند. در واقع رفتم «چشم روشن باد» بعد مراجعت کرده آمدم حضور. مدتی صحبت کرده، فرمایشات فرمودند (و) تلگراف‌ها برای حضرت اقدس و سپهسالار اعظم در قبول اعزاز السلطنه کردند.

شنبه ۷ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

آمدم صندوقخانه، قدری به کارها رسیدگی کرده، بعد موثق الملک هم آمد منزل من. برای نظارت خانه و آبدارخانه روپوش ترمه گفته‌اند درست بکنند، مشغول دوختن بودند.

عمل نان هم قدری بد شده است. من به معزالدوله اصرار کردم که از این کار عمل نان استعفا بکند، چون که خانه‌ها برای این عمل خراب شده است. او هم به قدر چند روز با دل خوری از من، امشب استعفا کرده باری رفتم اول شب منزل امام جمعه شب نشینی.

یکشنبه ۸ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز حال ضعف داشتم، خیلی کسل بودم. روزه را خورده سرکار معزالملوک هم برای تنها نبودن روزه‌اش را خورد آب زیادی خورده، عصرانه خورده، جمعی هم روزه خورده بودند آمدند شریک من شدند. حسن خان هم به واسطه درد چشم، روزه را به این عنوان می‌خورد.

باری والاحضرت بیرون تشریف آوردند، شرفیاب شدم. موثق الملک هم شرفیاب شد. امیرنویان هم شرفیاب شد.

دوشنبه ۹ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

در خانه بودم تا عصری، والاحضرت سوار شده، در رکاب سوار شده، تشریف

فرمای باغ لیل آباد شده، والا حضرت عصرانه صرف فرمودند و مراجعت کردند و نزدیک افطار تشریف فرمای عالی قاپو شدند.

سه شنبه ۱۰ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

اخباراتی که شهرت دارد این است که: می گویند گنبد مطهر حضرت سیدالشهداء را عثمانی ها توپ بسته اند یا یکی از اماکن مشرفه را، معلوم نیست کذب است یا راست؟ (و) کدام یکی از گنبدها را؟ باری قشون روس هم از شدت گرما یا جهت دیگری داشته، از خانقین خیلی عقب نشسته، از کرمانشاه هم گذشته اند. ناصرالسلطنه هم از کرمانشاهان فرار کرده است. باری خاطر م رفته که بنویسم یا شاید نوشته باشم (که) حاجی امیر نظام همدانی عبدالله خان به مرض سکتة مرحوم شده (است).

چهارشنبه ۱۱ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

والا حضرت دو ساعت به غروب بیرون تشریف آوردند. بعد تشریف فرمای باغ لیل آباد شدند و بعد از صرف عصرانه مراجعت فرمودند.

راه از تبریز به طهران را شاهسون ها امسال هم سخت مغشوش کرده اند. چندی قبل اردبیل و راه طهران خوب منظم بود، قشون روس که در اردبیل بود، شاهسون ها حرکتی نمی کردند. کار کرمانشاهان (که) سخت شد قشونی که در اردبیل داشتند بردند به کمک قشون کرمانشاهان (و) دوباره اردبیل اغتشاش شد.

پنجشنبه ۱۲ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

رفتم خانه ملک التجار، خانه عالی خوبی دارد (و) فرش های عالی. این ملک التجار در زمان انقلاب چون حامی محمد علی شاه بود، او را بیرون کردند. آمد به

طهران، مدتی هم در طهران بود. بعد از محمد علی هم متواری شد (و) مدت‌ها در کربلا و شامات (و) مکه معظمه بود، بعد به خراسان رفته، چند سال است معدن فیروزه را اجاره کرده (و) پارسال اجاره‌اش سر آمده و آمده است تبریز. اسباب‌های فیروزه و فیروزه‌هایش را آورده تماشا کرده، بعضی اشیاءش را برای والا حضرت سوا کرده که ابتیاع بفرمایند، از قبیل قلیان و غیره. باری صرف شب چره‌ای کرده آمدم حضور والا حضرت شرفیاب (شدم).

جمعه ۱۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز بر حسب دعوت کارگزاری، دو ساعت به ظهر مانده بایست برویم قنسول خانه فرانسه، چون عید جمهوری فرانسه است. اصلاح کرده، لباس نظامی پوشیده، رقوم منزل موثق الملک، مدتی منتظر کالسکه شده بعد با هم سوار شده رفتیم قنسول خانه دیدنی کرده، قدری دیر شده بود (و) همه رفته بودند. باری بعد مراجعت کرده آمدم عالی قاپو. موثق الملک مدتی توی باغ راه رفته، دستور می‌داد برای چراغ‌هایی که مشغول نصب کردن بودند، تجار ارمنی را خواسته برای نشان‌ها دستور العمل داده، باری تا بعد از ظهر در صندوق خانه بود و رفت.

عصری پیاده رفتم مسجد میرزا حسن آقای مجتهد. آقای مجتهد اولاً روزه نمی‌گیرد. نماز را پسر دوّمش می‌خواند روزهای جمعه و ایام احیاءها خود آقا و عظمی‌کنند، ترکی هم و عظمی‌کنند. خوب حرف نمی‌زند. کلیه علمای تبریز گویا بی‌سواد هستند فقط چیزی را که خوب بلند هستند آتریک بازی است. بعد از و عظمی‌آقا آمدند دم یک ستونی نشسته، (مردم) دور آقا حلقه زدند، در حالی که وسعت جا زیاد بود به طوری نشسته بودند و به هم فشار می‌آوردند (که) نزدیک بود آدم خفه بشود. بعد افطار شد (و) دسته جمعی با موثق الملک، اعلم الملک، حشمت السلطنه، سردار سطوت، مکرم الملک، بصیر السلطنه (و) کارگزار رفتیم منزل امیرنویان.

شنبه ۱۴ شهر رمضان سنه ۱۳۳۲

سه ساعت به غروب مانده پسر ملک التجار بعضی اشیاء فیروزه را آورد برای این که از نظر مبارک والاحضرت بگذرد (که) اگر میل فرمودند ابتیاع بفرمایند. والاحضرت حمام بودند، اسباب‌ها را بردم منزل موثق الملک، او دیده بعد والاحضرت هم بیرون تشریف آورده احضار فرمودند. بعد فیروزه‌ها را خواستند با پسر ملک (التجار) بردم حضور، تماشا فرمودند (و) بعضی از اشیاء را پسند فرموده باقی را رد فرمودند.

امشب، افطار را امام جمعه دعوت کرده است، جمعی بودند. امامقلی میرزا، موثق الملک، شریف الدوله، معدل الدوله، مشیر دفتر، و ثوق الملک، رئیس تلگراف، رئیس پست، جلال الملک، نصرالدوله، مکرم الملک، اعلم الملک، حشمت السلطنه، سردار سطوت، سردار معظم، ناظم‌العداله. پیش افطاری مفصلی بود، بعد افطار مفصلی چلوکباب صرف شد. عمل نان شهر را برای ناظم‌العداله گرفته‌ام (و) دستخطش را (هم) داده، چون که عمل نان خیلی بد شده بود.

یکشنبه ۱۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

(به) ملک التجار، والاحضرت (بر) سر مسأله محمد ولی میرزا بی مرحمت بودند، من توسط کرده، آمد (به) حضور (و) مورد مرحام (واقع) شد. من و اعلم الملک جداً عزلی سید ابوالقاسم خان را از حضور والاحضرت خواسته، بعد هم (از) موثق الملک. در هر حال او معزول شد از ریاست بیوتات. دیروز هم که والاحضرت سوار شده بودند، با معزالدوله دعوایشان شده بود.

دوشنبه ۱۶ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

به رسم معمول عصر را به در خانه رفته، بعد والاحضرت بیرون تشریف آورده

شرفیاب شدم، بعد تشریف فرمای لیل آباد شدند (و) صرف عصرانه فرمودند و دوباره مراجعت کردند.

(بعد) افطار کرده، نماز خوانده، رفتم منزل موقت الملک. بعد والاحضرت من را احضار فرموده شرفیاب شده مدتی در حضور بودم (بعد) والاحضرت تشریف فرمای حمام شدند من را هم سر حمام نگه داشتند بعد بیرون آمدند رفتند حیاط خلوت، من هم در حضور بودم، نگذارند من سحری بخورم، تا بعد از توپ سحر در حضور بودم.

سه شنبه ۱۷ شهر رمضان سنه ۱۳۳۲

بعد از نماز صبح خوابم نبرد، میل به سواری کردم. آمدم منزل اسب خبر کرده، سوار خبر کرده، سالار عشایر (و) عباسقلی خان پسر منصورالسلطنه هم آمدند. یک ساعت به آفتاب مانده سوار شدیم.

(باری) سه ساعت از دسته گذشته مراجعت کرده، هشت عدد قره کبک بزرگ شکار کرده بودم. آمدم منزل خسته و تشنه بودم، هندوانه آورده، خورده، قدری خستگی در کرده بعد رفتم حمام. بعد والاحضرت احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده. نهار را در حضور خورده تا عصری شرفیاب بودم.

دو روز است هوا خیلی گرم کرده است، درجه هوای تبریز به چهل رسیده است.

چهارشنبه ۱۸ شهر رمضان سنه ۱۳۳۲

هوا به شدت گرم کرده است، هیچ بادی نمی‌وزد، تبریز در موقعی که باد نوزد بسیار گرم می‌شود. باری در حضور بودیم الی عصر. بعضی دستخط‌ها من داشتم به صحه داده. بعد والاحضرت بیرون تشریف آوردند (و) با امیرنویان (و) موقت الملک (و) شریف الدوله خلوت فرمودند.

اخبارات تازه: تلگرافی که والاحضرت به اعزازالسلطنه زده بودند، جواب داده که انشاءالله تا اوائل ماه شوال شرفیاب خواهم شد. حضرت اقدس ظل السلطان هم دو روز است وارد طهران شده تمام وزراء تا بیرون شهر استقبال کردند (و) باکمال احترام واردش کردند (و) در قیطریه منزل دارد.

عثمانی‌ها هم که آمده بودند (و) کرمانشاهان را گرفته بودند دوباره روس‌ها آن‌ها را شکست داده، از کرمانشاهان آن طرفشان کرده‌اند.

پنجشنبه ۱۹ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر بیدار شده، مدتی روزنامه (نوشم). تفصیل سید ابراهیم حاجی آقائی در شب هشتم یانهم (رمضان) این است. چون که خاطر م رفته بود بنویسم. تفصیل این است: آقا سید ابراهیم حاجی آقائی، یکی از اشرار معروف است، با امیرنویان هم ضدیت تامی دارد. مدتی بود او را گرفته (و) آورده بودند (و) در حبس بود. در اوائل ماه یک شب در موقع افطار فرار می‌کند. معلوم نشد جهت (چه) بود؟ ولی گویا پول از (او) گرفته مرخصش کرده، یعنی فرارش داده‌اند. حاجب السلطان پایش در این کار بوده است. باری والاحضرت اقدس اول خیلی متغیر شدند، بعد یواش یواش رفع تغیرشان شد ولی حاجب السلطان را عجالاً از کار خلع فرمودند. باری آقا سید ابراهیم هم رفته است به «حاجی آباد» سرخانه خودش. راه طهران را هم شاهسون‌ها مغشوش کرده‌اند.

امشب را هم مجتهد (و) جمعی از آقایان (و) میرزا تقی آقا، افطار را حضور والاحضرت دعوت شده‌اند.

جمعه ۲۰ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

بعد از افطار والاحضرت تشریف فرمای منزل موق الملک شدند برای روضه،

قدری آنجا بودند بعد تشریف آوردند در عمارت مشغول دعاها شدند. من هم آمدم خانه، دعاها شب ۲۱ را خوانده، قرآن سرگرفتم. هوا چون گرم است روزها را بعد از توپ سحر والاحضرت بیرون استراحت می فرمایند، به این جهت من هم برای کشیک حاضر می شوم. باری بعد از توپ سحر آمدم حضور والاحضرت، مدتی تنها نشسته صحبت (می کردیم) بعد در اطاق بزرگ پهلوی اطاق والاحضرت استراحت کردم.

شنبه ۲۱ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

تالی عصر در حضور بودم. از هر قبیل صحبت می فرمودند. عصری سوار شده تشریف فرمای «صاحب الامر» شده، زیارت فرموده مراجعت کردند. هوا هم بی نهایت گرم بود.

بهادر السلطنه «چهار دولی»، برادر سردار مظفر، یک رأس اسب خوبی آورده بود (و) تقدیم کرد. اسبش هم بسیار خوب بود.

امشب را هم امام جمعه و جمعی دیگر دعوت دارند حضور والاحضرت، والاحضرت هم اندرون بودند بعد بیرون آمده افطار فرمودند.

تلگرافی برای حضرت اقدس ظلّ السلطان زده بودم، جواب خوبی (که) در کمال مهربانی بود زده بودند. سوادش هم این است:

«جناب مستطاب اجل، فرزند والامقام عزیز السلطان، دام اقباله. تلگراف جناب مستطاب عالی و اصل، بی نهایت مسرور از یادآوری و محبت جناب عالی کمال امتنان قلبی حاصل است. ظلّ السلطان» خیلی خوشوقت از این مرحمت و آقائی او شدم.

یکشنبه ۲۲ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

آمدیم حضور والاحضرت. معدل الدوله، جلال الملک و «موسیو ملینور» رئیس

گمرک شرفیاب بودند. صحبت می فرمودند در باب گمرک و بعضی مطالب دیگر. معذل الدوله معزول شده است. از قراری که می گویند مکرم الدوله خواهد آمد برای ریاست مالیه آذربایجان.

دعاهای شب ۲۳ (را خوانده)، احیاء گرفته، بعد از نماز صبح آمدم بیرون.

دوشنبه ۲۳ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

دعاهای امروز را خوانده، والا حضرت هم بیدار شدند، تا عصر در حضور شرفیاب بودم.

هوا در این چند روز به شدت گرم شده است. اهل آذربایجان هم می گویند چندین سال است هوای تبریز را به این گرمی ندیده بودیم. مرض وبا هم در «ارومی» روزی چندین نفر را تلف می کند. اهل تبریز برای وبا تشویش دارند. باری از قراری که از طهران نوشته بودند هوای طهران هم به شدت گرم کرده است.

امیرنویان هم امشب، قنصول مهمانی اش، نیآمده بود. باری به رسم معمول، والا حضرت تا سحر بیدار بوده، گاهی مشغول کار (و) گاهی به صحبت وقت را می گذراندند.

ایراندخت، عزیز اقدس (و) آقا میری هر سه ناخوش شده اند. به کلی روزه بینه را برده است امروز را نتوانستم روزه بگیرم. روزه را (خوردم) از شدت ضعف.

سه شنبه ۲۴ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

هوا گرم (بود) باد یا نسیمی هم ابداً نمی آمد. باری اخبارات این چند روز این است که می نویسم. اول آلمان ها بعد از دادن چهارصد هزار نفر تلفات شهر «وردن» را متصرف شدند. انگلیس ها کارشان خوب شده، در یکی دو نقطه که جنگ کرده اند فاتح

شده‌اند. (در) ایران: عثمانی‌ها آمده‌اند به طرف کرمانشاهان (و) قشون روس عقب نشسته (و) کرمانشاهان را عثمانی (ها) متصرف شده‌اند. اولاً قشون روس از گرما نتوانست آن جاها توقف بکند. بعد استعداد زیادی به کمک روس‌ها مجدداً رسید و گویا به قدر چهل هزار نفر بوده‌اند. وزیر مختار اطریش خبر داد که آن‌ها عقب بروند. عثمانی‌ها گویا عقب رفته (اند). از قراری که معروف است عثمانی‌ها و آلمان‌ها گنبد حضرت سیدالشهداء را توپ بسته‌اند. این خبر خیلی شایع شده است. صدق و کذبش معلوم نیست ولی از قراری که انتشار دارد گویا این مطلب راست باشد. در هر حال اغلب از ایلات کرمانشاهان سر این حرکت، گویا بر ضد عثمانی‌ها شده‌اند، به این جهت وزیر مختار اطریش هم به قشون عثمانی خبر داده بوده است (که) از ایلات مطمئن نشود. قشون منظم عثمانی از قراری (که) می‌گویند چهل هزار نفر است ولی عشایر زیاد هستند، یعنی قشون غیر منظم را بیشتر می‌گویند، تقریباً هفتاد هشتاد هزار نفر می‌گویند. باری اخبار از طرف کرمانشاهان زیاد است ولی صدق و کذبش معلوم نیست ولی باز چند روز است که می‌گویند قشون عثمانی از کرمانشان گذشته در کنگاور میانه همدان و کرمانشاهان (هستند). دیگر اخبار (که) انتشار دارد: اعلیحضرت به سپهسالار اعظم متغیر شده‌اند (و) بعضی‌ها هم می‌گویند سپهسالار اعظم زن و بچه‌اش را فرستاده است به تنکابن. از یک طرف انتشار دارد (که) بختیاری‌ها با عثمانی‌ها و آلمان‌ها یکی هستند (و) آن‌ها هم جنبشی کرده‌اند (و) عراق را می‌گویند امیر مفخم متصرف شده است، یا در آن نقطه‌ها مشغول جنگ است طرف دهات خودش که مال زنش است. ولی هنوز اخبار صحیح ما نداریم. بعضی‌ها هم می‌گویند، نظام السلطان هم طرف عراق (آمده) ولی آمدنشان معلوم نیست راست است یا دروغ. قشون داخلی چریک دارند، قشون نظامی هم با آن‌هاست، بختیاری‌ها هم هستند. بروجرد و لرستان را هم می‌گویند شلوغ است. شهرت دارد که برادر رکن الدوله را که رئیس قشون بود گرفته‌اند (بعضی‌ها

می‌گویند خود رکن الدوله را گرفته (اند). در هر حال وضع خوب نیست تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. شاهسون‌ها هم در آذربایجان مشغول شلوغ کاری هستند. طرف همدان هم هیچ خبری نیست. ناصرالسلطنه حاکم کرمانشاهان معلوم نیست کجاست. این مطلب هم صدق و کذبش معلوم نیست از قراری که در روزنامه‌ها نوشته بودند در منجیل روس‌ها مشغول سنگربندی هستند. باری از این اخبارات زیاد است. (در) تفلیس هم چند روز قبل یک خیابانش را که دکان‌های خوب داشته، مردم برای این که گران می‌فروختند غارت کردند. این اخبارات است تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. باری عصری والاحضرت احضار فرموده رفتم شرفیاب شده، توی باغ راه می‌رفتند (و) مشغول گنجشک زدن بودند.

عصری والاحضرت مشغول کار شدند. باغ رسمی شد، موثق الملک (و) امیرنویان بودند (و) مشغول کار شدند. بعضی اقدامات برای جلوگیری شاهسون‌ها می‌فرمودند.

چهارشنبه ۲۵ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

شرفیاب بودم. صحبت زیادی کردند از هر قبیل. بعد آمدم خانه. دخترِ پساول قزاق هم آمد به حضور، یک ساعت به غروب من آمدم صندوق‌خانه. سالار ارشد هم که احضار شده بود با سوار بیاید برای جلوگیری شاهسون آمده شرفیاب شد. مدتی باز مجدداً در باب عمل شاهسون‌ها و تلگرافاتی که به طهران بایستی بشود گفتگو شد.

امشب را خانه میرزا محمد آقا، نوۀ مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد مهمان هستیم. جمعیتی زیادی بودند. حاجی میرزا حسن آقای مجتهد، قاضی پسرش، نوه‌اش (و) رؤسای ادارات دولتی و درباری، اجزی ایالتی (و) اغلب از رجال آذربایجان، (بعد) مراجعت کردیم (و) آمدیم حضور والاحضرت مدتی با امیرنویان، شریف الدوله،

موتق الملک و من صحبت و فرمایشات می فرمودند. بعد تشریف آوردند در کابینه، بعضی تلگرافات لازمه (را) مرقوم داشتند.

پنجشنبه ۲۶ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز دو ساعت به دسته مانده حسن خان آمد و گفت (که) والاحضرت سوار می شوند. زود لباس پوشیده، امروز را هم روزه نیستم. اعتماد حضرت (و) منصورالسلطنه در حضور بودند بعد اسب آورده سوار شدند. به جز من و منصورالسلطنه (و) اعتماد حضرت، دو نفر تفنگدار (و) دو نفر سوار کشیکخانه و سالار عشایر هم (که) بعد آمده، کسی در حضور نبود. باری سوار شدند (و) راندند برای کوه پایان^۱، همان جا که چند روز قبل من رفته بودم برای شکار کبک. از گردنه گذشته رفتیم تا پائین کوه، کبک بزرگی روی زمین والاحضرت زدند. این اولین کبکی بود که والاحضرت زده بودند. خیلی خوشحال (شدم) که الحمدلله توی این گرما والاحضرت دماغش نسوخت! (در) مراجعت رفتیم خانه اعلم الملک (و) حشمت السلطنه. آن ها هنوز خواب بودند و حال این که نزدیک ظهر بود. آمدند بیرون. والاحضرت قدری استراحت فرمودند. رفع خستگی کرده مراجعت فرمودند. آمدم منزل دست و رو شسته گرمکی خورده بعد با بچه ها بازی کرده، بعد از صرف نهار خیلی خسته بودم استراحت کردم. عصری بیدار شده، باز مجدداً سواری خبر کردند. باری لباس پوشیده آمدم حضور، سردار سطوت (و) منصورالسلطنه بودند.

جمعه ۲۷ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

سه ساعت از دسته گذشته از خواب بیدار شده، دعاها را روز جمعه (و) زیارات را

۱- گردنه پایان در کوه عون بن علی است.

خوانده، بعد آمدم صندوق خانه. مدتی روزنامه نوشتم، و الاحضرت هم خواب بودند. ظهر بیدار شدند بعد و الاحضرت احضار فرمودند، تا عصری در حضور بودم. تا وقت افطار با موثق الملک رفتیم منزل موثق الملک افطار کرده بعد آمدم حضور و الاحضرت (و) شرفیاب بودیم تا سحر.

شنبه ۲۸ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

امروز را هم به واسطه کسالت و ضعف روزه را خورده تا الی عصر در منزل بودم. عصری سوار شده رفتم کارگزاری، بعد رفتم حضور و الاحضرت شرفیاب شدم. موثق الملک (و) جلال الملک و «موسیو ملی نور» و «موسیو کرتو» رئیس مالیه (و) مهندس بلژیکی شرفیاب بودند و بازدید تعمیرات عالی قاپو را می کردند. بعد برای بعضی مطالب رفتم منزل فخرالاطباء (و) از او ملاقات کرده مدتی آنجا بودم، بعد آمدم در خانه حضور و الاحضرت. باری تا نزدیک سحر در حضور بودم.

اخبارات تازه زیاد است: اولاً از طرف کرمانشاهان (و) همدان اخبار صحیح هیچ نیست ولی آن چه معروف است و می گویند، قشون عثمانی و آلمانی در صحنه هستند (و) قشون روس در اسدآباد هستند و مشغول جنگ هستند. نظام السلطنه را هم می گویند با عده زیادی از لرستان (و) بختیاری به طرف عراق و قم رفته اند، در هر صورت آن طرف ها اغتشاش است. از قراری که می گویند عده عثمانی ها زیاد است. متجاوز از صد هزار می گویند. بعضی ها می گویند این عده نصف، نظامی (و) الباقی ایلات هستند. باری هیچ خبر صحیح نیست. طرف «ساوجبلاغ» هم عده زیادی عثمانی و اتراک آمده اند. قشون روس هم عقب نشسته (و) از میان دو آب هم گذشته اند. ممتاز الممالک هم فرار کرده است، یعنی گویا تمام رؤسای دوائر دولتی از ساوجبلاغ فرار کرده اند. از آنجا هم خبر صحیح نیست تا ممتاز بیاید و تحقیقات بشود. قشون روس هم از رودخانه جغتو

گذشته‌اند تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. گویا طهران هم مردم خیلی متوحش هستند.

یکشنبه ۲۹ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

نزدیک ظهر از خواب بیدار شده تا عصری در خانه بودم. معمارها هم آمدند
توی حیاط‌ها (و) مشغول نقشه‌کشی بودند. دو ساعت به غروب مانده سوار شده تشریف
فرمای باغ امیرنویان شدند. قنسول روس هم آمده شرفیاب شد. یک نفر نماینده روزنامه
«ایلیستراسیون» راهم آورده (به) حضور معرفی کرد زبان فارسی را هم خوب می‌دانست
(و) چندین سال در ایران بوده. باری دو شیشه عکس (هم) از والا حضرت انداخته که
عکس‌هایش خوش وضع نبود (و) موافق سلیقه من نبود. می‌خواستم مانع بشوم ولی
دستم نرسید، اگر هم می‌رسید به حرف من گوش نمی‌دادند. عکسی که با قنسول انداختند
من خوشم نیامد. عاقبت خوبی نخواهد داشت.

اخبارات تازه این است که: سردار مظفر چهار دولی دیشب فراراً رفته است به
طرف چهاردولی. او با عثمانی‌ها یکی است (و) گویا رفته است پیش آن‌ها.

دوشنبه سلخ شهر رمضان سنه ۱۳۳۴

تا عصری در خانه بودم، بعد آمده حضور والا حضرت، شرفیاب شده، تشریف
فرمای باغ امیرنویان شدند (و) بعد برای مغرب مراجعت فرمودند. ممتاز الممالک هم
امشب وارد شد و شرفیاب شده بود.

سه شنبه غره شوال سنه ۱۳۳۴

دعاهای اول ماه و نماز اول ماه را تماماً خوانده، بعد آمدم منزل امیرنویان. بعد از
آنجا آمدم منزل موق المملک، آنجا هم تبریکات گفته بعد آمدم حضور والا حضرت،